

و تحلیل تضمینات حقوق اقتصادی و اجتماعی بین الملل (حقوق رفاهی) در نظامهای حقوقی داخلی

- دکتر اردشیر امیرارجمند^۱ (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)
- مجتبی همتی^۲ (دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی)

چکیده

تفکیک ناپذیری و وابستگی متقابل همه حقوق بشر، مورد تأکید اسناد مهم حقوق بشری است. با وجود این، در نیم قرن گذشته شاهد وجود جریان قوی نظری و عملی برای تفکیک این حقوق بوده ایم. حقوق مدنی و سیاسی از طریق قابلیت دادخواهی یافتن در نظامهای حقوقی داخلی از استواری بیشتری برخوردار گردید، در صورتی که تأمین و تضمین حقوق اقتصادی و اجتماعی با مشکلات حقوقی جدی از جمله فقدان صراحت مفاهیم، حد و حصر قواعد مربوط به آنها و عدم قابلیت دادخواهی این حقوق در محاکم مواجه شد. تحولات دو دهه اخیر حکایت از این واقعیت دارد که آزادی، صلح و امنیت، بدون تأمین نیازهای اولیه انسانی و حرکت به سوی توسعه پایدار انسان محور، ممکن نمی باشد. بعلاوه تفکیک ناپذیری حقوق بشر ایجاب می کند که حقوق اقتصادی و اجتماعی دارای تضمینات حقوقی کافی در سطوح بین المللی و داخلی گردد. این مقاله به بازشکافی بحث نظری و همچنین تحولات عملی درباره حقوق اقتصادی و اجتماعی در سطوح ملی و بین المللی می پردازد.

۱. amirarjomandh@gmail.com

۲. mhemmati۱۳۵۸@yahoo.com

کلید واژگان: حقوق بشر اقتصادی و اجتماعی، نظام حقوقی داخلی، تضمین حقوقی،
حقوقهای حقوقی.

مقدمه

دولت رفاهی، رایج‌ترین شکل دولت مدرن است که در واکنش به بحرانهای سرمایه‌داری شکل گرفته است. موج بحران در سرمایه‌داری در دهه ۱۹۳۰ که به افزایش بیکاری، رکود و کاهش در سرمایه‌گذاری انجامید، ضرورت دخالت حکومت را در اقتصاد به شکلی کاملاً جدید ایجاب کرد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۴۹).

این شرایط نیز ضرورت ملاحظه دموکراسی اجتماعی را در کنار دموکراسی سیاسی مطرح کرد. به عبارت دیگر، دموکراسی اجتماعی نوعی از دموکراسی است که روح عدالت‌جویی و برابری یا به تعبیر دیگر روح سوسیالیسم، در آن دمیده شده و از این رو از منظر سیاستهای اجتماعی و اقتصادی، حد واسط میان لیبرالیسم و سوسیالیسم قرار می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳-۱۸۲). کارهای مقدماتی تجدید ساختار سازمان ملل متحد، حکایت از این حقیقت دارد که اگر برای حفظ صلح، امنیت و سعادت بشری، آزادی و دموکراسی شرط لازم است، اما این آرمان با وجود فقر و توسعه‌نیافتگی ملل و انسان امکان‌پذیر نیست. موضوع دموکراسی اجتماعی و همین‌طور موضوع تکالیف دولت رفاه، حقوق اقتصادی و اجتماعی یا حقوق رفاهی است و دموکراسی اجتماعی و دولت رفاه، جز از طریق تضمین این حقوق ممکن نمی‌گردد.

در نوشتار حاضر ماهیت و نحوه تضمین این حقوقها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس، مقاله حاضر در دو قسمت تنظیم شده است: در قسمت اول، حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقوقی مورد تحلیل قرار می‌گیرد و در قسمت دوم، نحوه حمایت و تضمین آنها در نظام حقوقی داخلی بحث می‌شود.

حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقوقی حقوقی

رابطه بین حق و قابلیت دادخواهی

حقوق اقتصادی و اجتماعی، از بخشهای اساسی نظام حقوق بشر بین‌المللی است. این حقوق در اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیونها و معاهدات جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر که ریشه‌کنی و رفع تبعیضات و حمایت از برخی گروههای آسیب‌پذیر هدف آنهاست، جایگاه خود را دارد. این اسناد عمدتاً الزام آور هستند؛ بدین معنا که آنها تعهدات حقوقی برای کشورهای طرف

معاهده ایجاد می کنند.

ماهیت حقوقی حقوق اقتصادی و اجتماعی از دو دیدگاه قابل طرح است:

۱- اعتبار این حقوق،

۲- قابلیت اعمال آنها.

اصولاً اعتبار این حقوق در اسناد الزام آور، مورد تردید و بحث جدی نیست و آنچه بیشتر مورد اختلاف نظر و بحث است، مسئله قابلیت اعمال آنهاست. بسیاری بر این باورند که حقوق اقتصادی و اجتماعی به جهت ماهیتشان، قابلیت دادخواهی ندارند، بدین معنا که آنها قابلیت مورد استناد قرار گرفتن، در دادگاههای حقوقی و قابلیت اعمال به وسیله قضات را ندارند (Scheinin, ۲۰۰۱: ۲۹).

اتینه مورینیک،^۱ طرفدار سرسخت فرایند قضایی به عنوان ابزار تحمیل عقلانیت بر تصمیم گیری و پاسخگویی در سیاستهاست. اگر حقوق اقتصادی - اجتماعی بتواند به عنوان حقه‌های قابل دادخواهی عرضه گردد، این ایده می تواند استدلال مهمی تلقی شود. ضرورت توجه به تصمیمات اتخاذ شده و توجیه اولویت در هزینه‌های عمومی فی نفسه می تواند، کیفیت مدیریت عمومی را به طور قابل ملاحظه‌ای ارتقا و بهبود بخشد، حتی اگر جبران^۲ به صورت آبی و فوری مد نظر نباشد. اتینه، شاید در ابتکاری ترین اثر خود، سعی کرد روشی را ارائه دهد که بر اساس آن دادگاهها بتوانند با اجرای حقوق اقتصادی - اجتماعی زندگی سیاسی را توانمند ساخته، دموکراسی را ارتقا داده و یک تلاش مشترک و معقول را در جهت تأمین نیازهای پایه همه شهروندان تضمین نمایند (۱: Haysom, ۱۹۹۹). در مقابل، برخی از حقوقدانان قائل به عدم قابلیت دادخواهی حقوق اقتصادی و اجتماعی می باشند و در این راستا، بر ویژگی سیاسی یا تعهد به نتیجه نبودن تعهدات ناشی از حقوق اقتصادی و اجتماعی استناد کرده اند (cf. Vierdag, ۱۹۷۸: ۱۰۳). گروه دیگر، با تفکیک بین تعهدات به نتیجه و تعهدات به وسیله، حقوق اقتصادی و اجتماعی را نیز غیر قابل دادخواهی دانسته اند (cf. Eide, ۱۹۹۳: ۱۹۵). البته نویسندگان زیادی، سعی نموده اند تا بی اساس بودن چنین مواضعی را نشان دهند (cf. Van Hoof, ۱۹۹۱: ۷۴-۱۰۰). اصول لیمبرگ که در نشست متخصصان عالی رتبه در سال ۱۹۸۶ در ارتباط با تفسیر میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی تدوین گردیده است، قابلیت دادخواهی حداقل برخی از

۱. Etienne Mureinik.

۲. Remedies.

مقررات (از جمله اصل ۸) این میثاق را تأیید می کند (Scheinin, ۲۰۰۱: ۲۹-۳۰).

اگر ادعا شود که تضمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مشروط به حد خاصی از توسعه و توانمندی اقتصادی است تا امکان تأمین هزینه‌های ناشی از اعمال این حقوق فراهم گردد، باید پاسخ داد که اجرای برخی حقوق مدنی و سیاسی از جمله تأمین امنیت ملی می‌تواند بسیار پرهزینه‌تر از برخی حقوق اقتصادی و اجتماعی - برای مثال، تضمین تغذیه پایه برای همه کودکان - باشد. بنابراین، به طور منطقی و صحیح نمی‌توان ادعا کرد که برخی حقاها برای کارکرد مناسب دموکراسی حیاتی‌تر از دیگر حقوق هستند. به نظر نیکولاس هایسوم،^۱ طرح و پروژه مهم دنیای کنونی که با آن مواجه هستیم، مسئله شکل‌گیری و ساختار دموکراسی است و عنصر بنیادی در دموکراسی، مفهوم برابری شهروندی است. محتوای حداقلی شهروندی باید دربرگیرنده یک حق مطلق، بر برخی حقوق مادی پایه و اساسی باشد؛ حقی که مانند حقوق نسل اول، قابلیت اجرا و دادخواهی داشته باشد. در غیر این صورت، توانایی برای شهروند بودن - و اعمال حقوق و دموکراسی - تضعیف می‌گردد (Haysom, ۱۹۹۹: ۱).

ضعف در سیستمهای موجود حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی

به دو دلیل عمده می‌توان گفت، قابلیت دادرسی حقوق اقتصادی و اجتماعی کمتر توسعه یافته است:

۱- متن (کلمات و عبارات) این مقررات؛

۲- ساز و کارهای نظارتی نسبتاً ضعیف بین‌المللی، مبتنی بر اسناد مربوط به حقوق رفاهی.

فقدان صراحت و شفافیت عبارات و مقررات حقوق اقتصادی و اجتماعی در تعیین محتوای این حقوق و حد و حصر قواعد، قطعاً نقطه ضعف مهم و اولیه می‌باشد. فیلیپ آستون^۲ این نقطه ضعف را عمده و اساسی تلقی می‌کند:

عموماً پذیرفته شده است که نقص عمده ترتیبات بین‌المللی موجود برای ارتقای احترام به حقوق اقتصادی، ابهام بسیاری از حقوق مندرج در میثاق و شفاف نبودن آنها، می‌باشد. انعقاد معاهدات جدید یا پروتکل‌های ماهوی جدید برای اسناد موجود، مطمئناً می‌تواند روش مؤثری، برای برطرف کردن ضعف مزبور، در مقررات موجود مربوط به حقوق اقتصادی و اجتماعی باشد (Scheinin, ۲۰۰۱: ۳۰-۳۱).

۱. Nicolas Haysom.

۲. Philip Aston.

حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی از طریق معاهدات مربوط به حقوق مدنی و سیاسی (رویکرد ادغام‌گرا)

در نظام بین‌المللی، قابلیت دادخواهی از حقوق اقتصادی و اجتماعی - یا حداقل برخی عناصر آنها- عمدتاً از طریق رویه‌های دادخواهی، مستند به حقوق مدنی و سیاسی توسعه یافته است. در زیر پاره‌ای از مواردی که کمیته حقوق بشر سازمان ملل یا ارگانهای نظارتی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر برای تبیین رویکرد ادغامی یا ترکیبی به کار گرفته است، ارائه می‌گردد:

عدم تبعیض (ماده ۲۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

کمیته حقوق بشر که بر اساس میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ عمل می‌کند، بعد از بحثهای طولانی در مورد سه قضیه مربوط به هلند در خصوص تأمین اجتماعی، شرط عدم تبعیض ماده ۲۶ این میثاق را، قابل اعمال در خصوص بهره‌مندی از حقوق اقتصادی، اجتماعی دانست. ارتباط ماده ۲۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، برای حقوق اجتماعی از سوی کمیته، بدین صورت تبیین گردیده است:

گرچه ماده ۲۶ مقرر می‌دارد که قانون باید تبعیض را ممنوع کند، اما این ماده به خودی خود دربردارنده هیچ تعهدی در خصوص موضوعاتی که ممکن است به وسیله قانون مقرر شود، نمی‌باشد. بنابراین، ماده مزبور، برای مثال، هیچ دولتی را ملزم نمی‌کند تا قانونی را در جهت تأمین و فراهم کردن تأمین اجتماعی تصویب کند، با وجود این، اگر چنین قانونی در راستای اعمال قدرت حاکمیت یک دولت تصویب شود، آن قانون باید با ماده ۲۶ این میثاق مطابق باشد (Nowak, ۱۹۹۳: ۴۷۰).

تضمینهای رویه‌ای (ماده ۶ بند ۱ از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر)

اگر شرط عدم تبعیض مطرح در ماده ۲۶ - قوی‌ترین شرط در میثاق حقوق مدنی و سیاسی- برای توسعه و تسری حمایتهای قضایی ناشی از حقوق مدنی سیاسی به برخی جنبه‌های حقوق اقتصادی و اجتماعی مناسب بوده است، شرط محاکمه منصفانه در بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز، همین نقش را در راستای حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی در چارچوب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ایفا نموده است. حق مساعدت حقوقی رایگان به عنوان یک بعد اجتماعی از حق محاکمه منصفانه، به وسیله دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده Airey مورد تأکید قرار گرفته است. در این پرونده، دیوان همچنین با عبارات صریح، رابطه بین حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی را مورد بحث قرار داد:

در حالی که این کنوانسیون، آنچه را که اساساً حقوق مدنی و سیاسی است مقرر کرده، بسیاری از این حقوق پیامدهایی با ماهیت اقتصادی و اجتماعی را دربردارند... این واقعیت صرف که یک تفسیر از این کنوانسیون ممکن است به حوزه حقوق اقتصادی و اجتماعی تسری پیدا کند، نباید یک مانع جدی در برابر چنین تفسیری باشد. هیچ دسته‌بندی سخت و نفوذناپذیر وجود ندارد که حوزه حقوق اقتصادی و اجتماعی را از موضوعاتی که از سوی این کنوانسیون تحت پوشش قرار گرفته‌اند، جدا کند (Airey case, ۱۹۷۹: No.۳۲, para.۲۶).

حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان محدودیتی بر دیگر حقوق

در یک حالت دیگر نیز حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌تواند از طریق اجرا و نظارت بر معاهدات مربوط به حقوق مدنی و سیاسی مورد حمایت غیر مستقیم قرار گیرد و آن هنگامی است که تأثیر و اعمال محدودیت بر حقی که به گونه دیگری مورد حمایت است، به خاطر ملاحظات مربوط به حقوق اقتصادی و اجتماعی، مشروع تلقی می‌گردد. چنین وضعیتی را می‌توان در قضیه Tames and others v. UK مشاهده کرد. در این قضیه که از طرف شاکیان، ادعای نقض ماده ۱ پروتکل^۱ شماره ۱ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (امپرارجمند و همکاران، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۴) شده بود، دادگاه اروپایی حقوق بشر بر این عقیده بود که کنوانسیون نقض نشده است:

ریشه کن کردن آنچه به عنوان بی‌عدالتی اجتماعی ارزیابی می‌شود، نمونه‌ای از کارکرد یک قانونگذاری دموکراتیک است. به طور خاص، در جوامع مدرن که اسکان جمعیت به عنوان نیاز اولیه اجتماعی تلقی می‌شود، تنظیم این امر نمی‌تواند به طور کلی به عهده نیروهای بازار واگذاشته شود. دامنه اختیارات برای وضع قانونی که هدفش تأمین عدالت اجتماعی بیشتر در حوزه اسکان مردم می‌باشد، بسیار گسترده است، تا جایی که چنین قانونی می‌تواند در روابط قراردادی موجود بین طرفهای خصوصی دخالت کرده و در عین حال هیچ سود مستقیمی برای دولت یا جامعه در کلیت آن نداشته باشد. بنابراین در اصل، هدف دنبال‌شده به وسیله قانون اصلاح اجاره‌داری،^۲ یک هدف مشروع است (Case of James, ۱۹۸۶: No.۹۸, Para.۴۷).

۱. ماده (۱) پروتکل شماره یک کنوانسیون مزبور بیان می‌دارد: «هر شخص حقیقی یا حقوقی حق بهره‌مندی صلح‌آمیز از داراییهای خود را دارد. هیچ کس نباید از داراییهای خود محروم شود، مگر برای منافع عمومی و مشروط به شرایطی قانونی و به موجب اصول کلی مقرر شده بین الملل. با وجود این، مقررات فوق به هیچ وجه به حق هر دولت در اجرای قوانینی که آن دولت جهت کنترل استفاده از دارایی بر اساس نفع عمومی لازم می‌داند یا جهت تأمین پرداخت مالیاتها یا عوارض دیگر یا جرایم لطمه نخواهد زد».

۲. Leasehold Reform Legislation.

نقش و قابلیت ضمانت اجرای داخلی در تقویت ماهیت حقوقی حقه‌های اقتصادی و اجتماعی

وضعیت‌هایی وجود دارد که در آن مقررات یک معاهده یا یک اصل قانون اساسی، به مثابه ایجاد یک حق شخصی در زمینه اقتصادی و اجتماعی تلقی شده و می‌تواند از سوی دادگاه، مبنای اقامه دعوا قرار گیرد. بند ۱ ماده ۱۳ منشور^۱ اجتماعی اروپایی (امیراجمند، ۱۳۸۶: ۱۲) در مورد مساعدت اجتماعی و بهداشتی یا شرط عدم تبعیض در ماده ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، دو مثال از این گونه مقررات معاهداتی هستند. روش دیگر تقویت حقوق رفاهی که آثار مشابهی دارد، شناسایی صریح و روشن حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقه‌های شخصی قابل اقامه در محدوده حقوق داخلی و صلاحیتهای ملی است. برای نمونه، در کشور فرانسه مقررات مربوط به حق مسکن قابل اقامه، تصویب گردیده است. به موجب این مقررات، هر شخص می‌تواند از نداشتن مسکن مناسب و استاندارد به مراجع ذی‌صلاح و نهایتاً مراجع قضایی شکایت کند. در کشورهای اسکاندیناوی نیز گرایش تدریجی به سمت تأمین منافع و خدمات در زمینه‌هایی چون، تأمین اجتماعی، بهداشت و آموزش به عنوان حقوق شخصی قابل مشاهده است (Scheinin, ۲۰۰۱: ۵۰). در مبحث بعدی چگونگی حمایت از این حقه‌ها در نظام حقوقی به تفصیل بیان می‌گردد.

حمایت و تضمین حقوق اقتصادی و اجتماعی در نظام حقوقی داخلی

حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی از طریق مقررات قانون اساسی

قانون اساسی هر کشور عموماً، قانون برتر آن کشور به شمار می‌آید. اختصاص یک فصل به حقوق بنیادین در قانون اساسی یا تصویب منشور حقوق بنیادین در شناسایی و تضمین حقوق بشر تأثیر جدی و اساسی دارد. گنجاندن حقوق مدنی و سیاسی به عنوان حقه‌های قابل دادخواهی در قانون اساسی کشورهای مختلف مورد حمایت گسترده می‌باشد. اشخاص، عموماً می‌توانند زمانی که حقوق مدنی و سیاسی آنان از سوی دولت نقض می‌شود یا مورد تهدید قرار می‌گیرد با استناد به مقررات قانون اساسی به دادگاهها شکایت نمایند.

۱. بند یک ماده ۱۳ منشور اجتماعی اروپایی مقرر می‌دارد: «برای هر شخصی که فاقد منابع کافی بوده و قادر به تأمین منابع مزبور از طریق تعاون اجتماعی نباشد، دولت، اعطای مساعده مناسب و در مواقع بیماری، مراقبتهای ضروری را تضمین خواهد کرد.»

قانون اساسی ممکن است به برخی دادگاهها صلاحیت ابطال یا الغا یا بلااثر یا بی اعتبار نمودن قوانین مغایر با حقوق بنیادین تضمین شده در قانون اساسی را اعطا کند. کشورهایی که در آنها برتری قانون اساسی همراه با نظارت قضایی قبلی یا بعدی پذیرفته شده است، چنین وصفی دارند مانند ایالات متحده، کانادا، آلمان، آفریقای جنوبی و هندوستان. با وجود این، مدل مزبور جهان شمول نیست و در برخی کشورها از جمله انگلستان (که قانون اساسی نانوشته دارند) سیستم برتری پارلمانی حاکم است (ر.ک: امیراجمند، ۱۳۸۲: جزوه درسی دوره دکتری). بنابراین، پارلمان ممکن است به طور قانونی هر قانونی را تصویب کند و دادگاهها ملزم به اجرای چنین قانونی هستند. تضمین مجموعه‌ای از حقه‌های بشری قابل دادخواهی در قانون اساسی، معمولاً قوی‌ترین هنجارها را درون نظم حقوقی داخلی وضع کرده و قدرت گسترده‌ای به دادگاهها برای اعمال و تضمین حقوق بشر بر اساس سیستم برتری قانون اساسی همراه با نظارت قضایی اعطا می‌کند. کمیته حقوق اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، اهمیت جبران قضایی^۱ برای حمایت از حقوق شناخته شده در میثاق را مورد تأکید قرار می‌دهد. گنجاندن حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقه‌های قابل دادخواهی در قانون اساسی هر کشور، حوزه گسترده‌ای را در راستای توسعه جبرانهای قضایی کارآمد، برای این حقه‌ها ایجاد می‌کند. با وجود این، حتی اگر حقوق اقتصادی و اجتماعی به طور مستقیم در قانون اساسی تضمین نشود، این متون ممکن است از طریق تفسیر و اعمال دیگر حقه‌های قانون اساسی از حمایت اساسی غیر مستقیم بهره‌مند گردند (۸۴-۵۵: Liebenberg).

حمایت مستقیم از حقوق اجتماعی و اقتصادی به عنوان حقه‌های قابل شکایت و شخصی

حقوق اقتصادی و اجتماعی تضمین شده در این روش، به اشخاص یا گروهها که حقوقشان نقض شده است، اجازه می‌دهد تا در صدد جبران حقوق نقض شده خود از طریق رسیدگی قضایی و دادگاهها باشند. مطالعه تطبیقی در قوانین اساسی کشورهای مختلف نشان می‌دهد که معمولاً حقوق اقتصادی و اجتماعی به طور مستقیم به عنوان حقه‌های قابل شکایت در قانون اساسی منظور نمی‌گردند. علت این عدم توجه، آن است که در مفهوم لیبرال سنتی، منشور یا اعلامیه حقوق نیز به عنوان سپری برای حمایت از آزادیهای شخصی در مقابل اعمال خودسرانه

مقامات سیاسی و اداری تلقی می‌شد. اعلامیه حقوق ایالات متحده، مصدق از این الگوست. حقوق اقتصادی و اجتماعی همانند حقوق مدنی - سیاسی، تکالیف منفی بر دولت تحمیل می‌کند، مانند تکلیف به خودداری از خلع ید اجباری غیر موجه. با وجود این، یکی از وجوه افتراق این دو دسته حقوق، در این است که تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی معمولاً مستلزم رفتار و اقدام گسترده مثبت دولتی می‌باشد. اقداماتی که هدفشان تضمین دسترسی عمومی به منابع و خدمات اقتصادی - اجتماعی است. بنابراین، به نظر مکتب لیبرالیسم کلاسیک، گنجاندن حقوق اقتصادی و اجتماعی در قانون اساسی، حقایق اساسی را به چالش می‌کشد. اما نباید فراموش کرد که حمایت از آزادیهای شخصی و برآوردن نیازهای اجتماعی به طور برابر ارزشهای مهم و بنیادین یک قانون اساسی دموکراتیک هستند که حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی را یک پارچه ساخته و هم‌پسته می‌سازد. بسیاری از حقوقدانان بر این عقیده‌اند که مناسب نیست حقوق اقتصادی و اجتماعی، به عنوان حقایق قابل دادخواهی در قانون اساسی داخلی پیش‌بینی شود؛ زیرا حقوق اقتصادی و اجتماعی، دادگاهها را مجاز می‌سازد با صدور حکم قضایی دولت را ملزم به اتخاذ اقدام گسترده مثبت، همراه با تعهد به تأمین منابع می‌کند. آنها استدلال می‌کنند که اعطای چنین صلاحیتی به نظام قضایی، لاجرم، ناقض دکتترین تفکیک قواست. بر اساس این نظریه از دکتترین، سیاست اجتماعی و تخصیص بودجه، در قلمرو صلاحیت انحصاری قوه مقننه است که به صورت مستقیم پاسخ‌گوی شهروندان و رأی‌دهندگان است. اما به نظر می‌رسد که این تفسیر بر درکی اسطوره‌ای و انعطاف‌ناپذیر از دکتترین تفکیک قواست. به علاوه بسیاری از حقوق مدنی و سیاسی همانند حق رأی، برابری، آزادی بیان و محاکمه منصفانه نیز دربردارنده موضوعات مرتبط با سیاست اجتماعی بوده و همچنین متضمن استلزامات بودجه‌ای می‌باشند (Ibid: ۵۷-۵۸).

کمیته حقوق اقتصادی و اجتماعی با یادآوری اصل تفکیک‌ناپذیری انواع حقوق بشر و لزوم عمل به نحوی که این اصل محقق شود اعلام می‌دارد:

ارائه یک دسته‌بندی انعطاف‌ناپذیر از حقوق اقتصادی و اجتماعی به نحوی که آنها را فراتر از دسترسی دادگاهها قرار دهد، خودسرانه بوده و به هر ترتیب، با این اصل که دو مجموعه از حقوق بشر غیر قابل تفکیک و وابسته به یکدیگر هستند ناسازگار است. همچنین صلاحیت دادگاهها برای حمایت از حقوق گروههای بسیار آسیب‌پذیر و کمتر بهره‌مند در جامعه، امری حیاتی است (General comment, ۱۹۹۹: ۱۱۷-۱۲۱).

ایراد دیگری که مکرراً علیه گنجاندن حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقهای قابل دادخواهی در قانون اساسی مطرح می‌شود، این است که ویژگیهای خاص حقوق اقتصادی و اجتماعی موجب می‌گردد که دادگاهها صلاحیت سازمانی لازم را در عمل برای اجرای این حقها نداشته باشند. حقوق اقتصادی و اجتماعی همواره مستلزم اتخاذ تدابیر پیچیده‌ای است که مرتبط با حوزه‌های پرابهام و بحث‌انگیز اقتصادی - اجتماعی است. قضات، اقتصاددان یا متخصص سیاست عمومی نیستند، لذا آنها ضرورتاً مجهز به امکانات و تواناییهای علمی و فنی لازم، جهت ارزیابی اقدامات سیاسی کارآمد برای شناسایی حقوق و همین‌طور اثر تصمیماتشان بر دیگر حقوق و نیازها، درون یک جامعه دموکراتیک نیستند. وظیفه قضات با لحاظ این واقعیت، مشکلتر نیز می‌شود که مقررات حقوق بشری عموماً کلی بوده و در نتیجه، قلمرو گسترده‌ای را برای تفسیر قضات باز می‌نماید. با وجود این، به نظر می‌رسد این ایراد صرفاً متوجه حقوق اقتصادی و اجتماعی نیست و می‌تواند در مورد سایر حقوق نیز صدق کند و اینکه هر حقی می‌تواند پیامد سیاسی - اجتماعی داشته باشد. برای مثال، این تصمیم که «لغو محدودیتهای مجاز آزادی بیان با قانون اساسی مغایر نیست» نیز می‌تواند پیامدهای سیاست اجتماعی داشته باشد. به علاوه، این واقعیت که محتوای هنجاری حقوق اقتصادی و اجتماعی از حقوق مدنی و سیاسی کمتر توسعه یافته‌اند، بیش از آنکه نتیجه طبیعی ماهیت این حقوق باشد، متأثر از پیشینه تاریخی و رویه‌های حکومتی مبنی بر عدم قابلیت دادخواهی حقوق اقتصادی و اجتماعی است (Liebenberg: ۶۰).

جایگاه حقوقی و جبران

قابلیت دسترسی^۱ و اثربخشی^۲ حقهای مبتنی بر قانون اساسی، منوط به داشتن مقررات مختلف در رابطه با اعتبار حقوقی برای اعمال و اجرای این حقوق در دادگاهها و همین‌طور قدرت دادگاهها برای مقرر نمودن جبرانهای سریع و کارآمد است. قانون یا عملی که مغایر با قانون اساسی است باید تا حدود و اندازه‌ای که مغایرت دارد، ابطال یا بلااثر گردد. به علاوه، ممکن است به دادگاهها اجازه داده شود هر حکمی را که درست و منصفانه است اتخاذ کنند. در این صورت رأی دادگاه می‌تواند مبنی بر این ایده باشد که اعلام بی‌اعتباری عمل مغایر با قانون در شرایطی که مقام اتخاذکننده تصمیم می‌تواند اشتباه خود را اصلاح کند به تعویق افتد.

۱. Accessibility.

۲. Efficacy.

صلاحیت دادگاهها در دادن هر «حکمی که درست و منصفانه است»، موجب توسعه جبرانهای کارآمدی می‌گردد که نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی را کمتر می‌سازد. این اختیار برای مثال، شامل صلاحیت صدور حکم خسارت بازدارنده بر علیه دولت و به نفع یک سازمان مستقل دولتی (برای مثال، کمیسیون حقوق بشر) یا سازمان غیر دولتی فعال در حوزه حقوق بشری یا خدمات رفاهی با مهارتها و برنامه‌های ضروری است. هدف سازمانهای مزبور، از طرح دعوی جلوگیری از موارد نقض این حقوق در آینده است. بنابراین، ممکن است حکم دادگاه مبنی بر الزام دولت به ارائه کل خدمات جبرانی مناسب، به نفع طبقات قربانی شده باشد. احکامی با این ماهیت معمولاً مستلزم نظارت قضایی مناسب برای تضمین و اعمال و اجرای کامل و صحیح حقه‌های مزبور است (Ibid: ۷۰).

حمایت غیر مستقیم از حقوق اقتصادی و اجتماعی از طریق اعمال یا تفسیر حقوق مدنی و سیاسی

حقوق اقتصادی و اجتماعی مندرج در قانون اساسی، معمولاً از طریق اعمال یا تفسیر برخی حقوق مدنی و سیاسی مورد حمایت غیر مستقیم قرار می‌گیرند. حمایت مبتنی بر قانون اساسی از حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌تواند از طریق اعمال هنجارهای برابر و فرایند منصفانه توسعه یابد. همچنین حق دادرسی منصفانه می‌تواند در حمایت از منافع اجتماعی اعمال شود. این حق، شهروندان را در برابر اعمال اداری غیر معقول یا از نظر رویه‌ای ناعادلانه، در زمینه خدمات اجتماعی - مانند تأمین اجتماعی، مراقبت بهداشتی، مسکن و آموزش - حمایت می‌کند. حقوق اقتصادی و اجتماعی همچنین ممکن است از طریق تفسیر موسع برخی حقوق مدنی و سیاسی مانند حق حیات یا امنیت فرد مورد حمایت قانون اساسی قرار گیرند (Ibid: ۷۱). امروزه حق حیات، تنها حق حیات فیزیکی نیست، بلکه شامل کیفیت حیات نیز می‌گردد. به همین ترتیب، امنیت فردی، فقط امنیت فرد در مقابل بازداشت خودسرانه و محدودیت در آزادی نیست، بلکه معطوف به حداقل امنیت اقتصادی فرد نیز می‌گردد.

اجرای حقوق اقتصادی و اجتماعی از طریق قانون

بند ۱ ماده ۲ میثاق تأکید خاصی به اتخاذ اقدامات تقنینی، برای شناسایی و تضمین حقوق شناخته شده در این میثاق دارد. به نظر کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، وجود قانون در بسیاری موارد مطلوب و حتی در برخی موارد بسیار ضروری است (General comment,

یک هنجار و بنیاد معتبر تقنینی برای اجرای کارآمد حقوق اقتصادی و اجتماعی در چارچوب صلاحیت ملی، حیاتی است. قانون می‌تواند اهداف زیر را در زمینه حقوق اقتصادی و اجتماعی برآورده سازد:

۱- ارائه تعریف دقیق و تفصیلی از قلمرو و محتوای حقایق که در اسناد بین‌المللی و قوانین اساسی اعلام گردیده‌اند؛ برای مثال، برای تبیین مفهوم مسکن مناسب در ماده ۱۱ میثاق نیاز به قانون است.

۲- تصریح ترتیبات مالی برای تحقق حقاها؛

۳- مقرر کردن وظایف، مسئولیت و نقش دقیق بخشهای مختلف حکومت در سطح ملی، استانی و محلی در ترتیب اثر دادن به این حقوق؛

۴- ایجاد چارچوب سازمانی مرتبط و هماهنگ برای تحقق حقاها؛

۵- ممنوع کردن نقض حقوق به وسیله مقامات و اشخاص عمومی و خصوصی مانند صاحبان املاک، کارفرمایان شرکتهای، بانکها و غیره؛

۶- پیش‌بینی اعمال فشارهای واقعی برای کاهش نقض این حقوق (Liebenberg, ۷۹).

محاسن قانون عادی این است که معمولاً خیلی تفصیلی و روشن‌تر از هنجارهای کلی قانون اساسی است. دادگاهها نیز تمایل به پذیرفتن اجرای حقاها و تکالیف منجز، با حدود و ثغور مشخص و معین دارند تا هنجارهای قانون اساسی یا بین‌المللی که به طور کلی، شکل گرفته است. با وجود این، قانون نیز ممکن است در تضمین حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقایق شخصی مستقیماً قابل اعمال و دادخواهی، کوتاهی کند. قانون ممکن است رسیدگی و جبرانهای اداری را که می‌تواند ارزانتر، سریعتر و قابل دسترسی بیشتر برای گروههای کمتر بهره‌مند باشد، پیش‌بینی نماید تا امکان دادخواهی قضایی. کمیته حقوق اقتصادی و اجتماعی فرهنگی تفسیر کرده است که ملاحظات اولیه در اعمال میثاق در داخل کشورها، کارآمدی جبران خاص داخلی است. در بسیاری از موارد، جبرانهای اداری، مناسب خواهد بود. با وجود این، جبرانهای مزبور می‌توانند قابل دسترس‌تر، کم‌ریسک‌تر، بهنگام و کارآمد باشند و نهایتاً حق تجدید نظرخواهی قضایی نیز از این نوع آرای اداری وجود داشته باشد (General comment, ۱۹۹۹: No.۹, para.۹).

دولت ممکن است در راستای ترتیب اثر دادن به تعهدات مبتنی بر قانون اساسی و حقوق بین‌الملل، قانون داخلی را برای حمایت حقوق اقتصادی و اجتماعی تصویب کند. همچنین

تکلیف قانون اساسی برای تصویب قانون در جهت بهبود دسترسی شهروندان به منابع و خدمات اقتصادی - اجتماعی ممکن است، ناشی از هنجارهای عینی حقوقی مانند اصول راهبردی خط مشی دولتی و دستورات و فرمانهای قانون اساسی برای قانونگذار باشد. دولت عموماً در زمان وضع و اعمال قوانین، ملزم به اعمال اصول راهبردی خط مشی دولتی مصرح در قانون اساسی می‌باشد. در هنگام تفسیر قوانینی که مبتنی بر این اصول‌اند، دادگاهها نیز مجازاند که به این اصول توجه کنند. اگر دولتی میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی یا دیگر معاهدات بین‌المللی حمایت‌کننده از حقوق اقتصادی و اجتماعی را تصویب کند، ممکن است برای جذب این قواعد در نظام حقوق داخلی و اجرای آنها در حقوق داخلی مجبور به وضع قوانین جدید یا اصلاح قوانین موجود گردد. در سیستم دوگانگی حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی،^۱ تصویب معاهدات بین‌المللی تا زمانی که مقررات آنها جذب حقوق داخلی نشده یا در قالب مقررات حقوقی داخلی ظهور نیابد، هیچ تأثیری بر نظم حقوقی داخلی نخواهد داشت. از طریق الحاق، یک معاهده مربوط به حقوق اقتصادی و اجتماعی به عنوان یک کل، از طریق یک قانون خاص، بخشی از قانون داخلی می‌شود. این معاهده همچنین ممکن است با اصلاح یا تکمیل قوانین داخلی و بدون هیچ ارجاع روشن به مقررات آن، تبدیل به جزئی از قوانین لازم‌الاجرای داخلی شود. با وجود این، حتی در کشورهایی که سیستم یگانگی و وحدت حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی^۲ را پذیرفته‌اند نیز، تصویب قانون، اهمیت خود را برای اعمال حقوق اقتصادی و اجتماعی ناشی از معاهدات از دست نمی‌دهد، به ویژه هنگامی که معاهده یا بخشی از آن خود اجرا نباشد. حتی اگر یک معاهده بین‌المللی اثر مستقیم بر نظام حقوق داخلی (برای مثال از طریق الحاق) نداشته باشد، این امر مانع تأثیر غیر مستقیم آن بر نظام حقوق داخلی نمی‌گردد. به عنوان مثال، چنین معاهده‌ای ممکن است توسط دادگاهها برای تفسیر قوانین داخلی یا در توسعه حقوق عرفی مورد استفاده قرار گیرد. البته نباید فراموش کرد که قضات در چنین شرایطی تنها به معاهدات خاص رجوع خواهند کرد (Liebenberg: ۸۰؛ نیز ر.ک: زان، ۱۳۷۷: ۲۱۷-۲۳۸).

نقش دیگر سازمانهای ملی

دیگر سازمانهای عمومی نیز می‌توانند نقش اساسی در اجرای مؤثر حقوق اجتماعی و اقتصادی

۱. Dualist.

۲. Monist.

در سطح ملی ایفا کنند. این سازمانها شامل کمیسیونهای حقوق بشر، آموذ زمانها؛ یعنی بازرسان یا مقاماتی که توسط حکومت برای رسیدگی به شکایات شهروندان از نهادهای عمومی منصوب می‌شوند، گروههای طرفدار منافع عمومی یا مدافعان حقوق بشر می‌باشد. ممکن است در حوزه‌های مختلف حقوق اقتصادی و اجتماعی، از قبیل حقوق تأمین اجتماعی یا حقوق بهداشتی، نهاد خاصی ایجاد شود. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌کند که این نهادها نقش اساسی بالقوه‌ای در ارتقا و تضمین همه حقهای بشری که غیر قابل تفکیک و همبسته‌اند، ایفا می‌کنند. انواع فعالیت‌هایی که این کمیته برای نهادهای ملی در زمینه حقوق اقتصادی و اجتماعی مورد تأکید قرار می‌دهد، به شرح زیر است:

- ۱- ترویج برنامه‌های آموزشی و اطلاعاتی؛
 - ۲- تدقیق و ارزیابی قوانین موجود، اعمال اداری، پیش‌نویس لوایح و دیگر طرحها، برای تضمین اینکه با میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی سازگار باشند؛
 - ۳- مشارکت در مشاوره تکنیکی یا انجام تحقیقات؛
 - ۴- تعیین معیارها و سنجه‌های ملی برای ارزیابی میزان پایبندی دولت به تعهدات میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی؛
 - ۵- انجام تحقیق و بازجوییها در جهت معلوم کردن حدود شناسایی این حقوق؛
 - ۶- نظارت بر اجرای حقوق ویژه‌ای که بر اساس میثاق به رسمیت شناخته شده است و تهیه و ارسال گزارشهای مربوط به آنها برای نهادهای عمومی و جامعه مدنی؛
 - ۷- بررسی ادعاهای مربوط به نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی.
- (General comment, ۱۹۹۹: No. ۱۹, ۱۲۲-۱۲۳).

همچنین می‌توان بین دادگاهها و نهادهای ملی حقوق بشر در راستای اجرای احکام مربوط به حقوق اقتصادی و اجتماعی هماهنگی ایجاد نمود یا چنین روابطی را توسعه داد. برای مثال، یک دادگاه می‌تواند کمیسیون حقوق بشر را در نظارت بر اجرای آرای خود درگیر سازد یا حکم خسارت پیشگیرانه^۱ به نفع کمیسیون صادر نماید. بالاخره نهادهای ملی حقوق بشر می‌توانند در توسعه محتوای هنجاری حقوق مختلف اقتصادی و اجتماعی از طریق فرایندهای نظارتی، مؤثر باشند. مخصوصاً مشارکت فعال جامعه مدنی در فرایندهای نظارت و توسعه استانداردهای مناسب هنجاری برای ارزیابی رعایت حقوق اقتصادی و اجتماعی در کشور از اهمیت اساسی برخوردار است (Liebenberg: ۸۳).

۱. preventive damage.

نتیجه گیری

بند ۵ اعلامیه جهانی وین ۱۹۹۳ تأکید دارد که همه حقوق بشر جهان شمول، غیر قابل تفکیک، با وابستگی متقابل و کاملاً مرتبط با یکدیگرند و جامعه جهانی باید حقوق بشر را در کلیت آن و به صورتی منصفانه و متوازن مورد توجه قرار داده و برای هر یک از این حقوق اهمیتی برابر و یکسان قائل شود.

اگرچه بحثهای نظری در مورد ماهیت حقوق اقتصادی و اجتماعی که در نیمه قرن گذشته آغاز گردیده، هنوز نیز ادامه دارد، اما تحولات جهان کنونی، حکایت از آن دارد که جامعه جهانی در سالهای آغازین هزاره سوم به این نتیجه رسیده است که تأمین صلح، امنیت، عدالت و توسعه، بدون فقرزدایی و تحقق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میسر نیست. اگر در گذشته، تقابل قطبهای سیاسی جهان، تأکید گروهی بر حقوق مدنی و سیاسی و گروهی دیگر بر حقوق اقتصادی و اجتماعی را موجب می گردید، امروزه مسلم است که تفکیک ناپذیری و وابستگی متقابل همه حقوق بشر به یکدیگر باید برنامه عمل جامعه جهانی و کلیه سازمانهای بین المللی و دولتها در سطوح ملی و جهانی باشد. پافشاری سازمان ملل متحد و دیگر سازمانهای بین المللی از جمله یونسکو بر این امر، گواه تحول وجدان جامعه جهانی در این راستاست. لذا اتخاذ کلیه تدابیر لازم جهت ارائه تعاریف دقیقتر و عینی تر حقوقی از حقوق اقتصادی و اجتماعی، ارائه معیارهای فنی، ملی و بین المللی برای تعیین استانداردهای لازم و همچنین سنجه های ضروری برای ارزیابی میزان پایبندی دولتها به تعهداتشان در این زمینه، ابزارهای اجرایی شدن این حقوق اند.

شناسایی رسمی این حقوق در قوانین اساسی، وضع قوانین عادی برای تعیین محتوای دقیق هر یک از این حقوق، اهمیت زیادی دارد، اما برای اینکه این حقوق واقعاً قابلیت دادخواهی مؤثر داشته باشند، باید بتوان از طریق وضع معیارهای فنی مناسب، حداقل اقدامات مثبت دولت در راستای تحقق این حقوق را مشخص نمود. به عبارت دیگر، دولتی که حقوق اقتصادی و اجتماعی را در متون حقوقی خود رسماً شناسایی نمی کند، زمینه نقض این حقوق را فراهم می سازد. دولتی که در برنامه ریزیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود، لوازم تحقق این حقوق را مورد توجه قرار نمی دهد، تعهدات بین المللی خود را نقض می کند. دولتی که نظام قضایی قابل دسترس و کارآمد و جبرانهای اداری لازم برای کاهش موارد نقض این حقوق فراهم نمی سازد، ناقض تعهدات خود است. دولتی که با اختصاص نامتعادل بودجه، مثلاً

تخصیص بودجه بسیار برای مصارف نظامی، فرصت تأمین منابع مالی و فنی لازم برای تحقق این حقوق را کم می‌کند، ناقض تعهدات خود است. دولتی که در سطح امکانات کشور خود، سطح مطلوب مسکن، غذا، آموزش، بهداشت و غیره را فراهم نمی‌کند، ناقض تعهدات خود است و فراموش نکنیم که ارائه معیارهای کمی برای هر یک از این موارد در یک جامعه با هر سطحی از توسعه ممکن می‌باشد. بالاخره سازمان سیاسی‌ای که اصولاً توانایی تأمین حداقلهای حقوق اقتصادی و اجتماعی را برای شهروندان خود ندارند، دولتی ناتوان و مستعفی است که نمی‌توان آن را دولت به معنای امروزی آن دانست. ویژگی یک دولت، تنها در تواناییهای آن بر اعمال قدرت نیست، دولت در کنار قدرت، نیازمند صلاحیت و توانمندی برای حل مشکلات و تأمین نیازمندیهاست. اگر در گذشته وظیفه اصلی دولت، تأمین آزادی، امنیت و عدالت بود و با ادعای تأمین این موارد دولت تلقی می‌شد، در جهان به هم پیوسته امروز، تأمین نیازمندیهای حداقلی شهروندان اهمیتی برابر با سه عنصر قبلی یافته است.

کتاب‌شناسی

۱. امیرارجمند، اردشیر و همکاران، *مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر*، ج ۲، قسمت دوم، اسناد منطقه‌ای، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵.
۲. همو، «درآمدی بر مطالعه تطبیقی نظامهای نظارت قانون اساسی»، جزوه درسی تکثیر شده برای دانشجویان دوره دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
۳. همو، *مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر*، ج ۲، قسمت دوم، اسناد منطقه‌ای، منشور اجتماعی اروپایی، ۱۳۸۶ (زیر چاپ).
۴. بشیریه، حسین، *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری)*، چاپ دوم، تهران، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، ۱۳۸۱.
۵. همو، *درسهای دموکراسی برای همه (مبانی علم سیاست تأسیسی)*، تهران، انتشارات مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
۶. ژان، مری سورل، *سرانجام قواعد بین‌المللی در حقوق داخلی در چارچوب اروپا*، ترجمه اردشیر امیرارجمند، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲۳-۲۴، پاییز ۱۳۷۷.
۷. Airey case, Judgment of ۹ October ۱۹۷۹, publication of the European Court of Human Rights, Series A. No. ۳۲ (note ۲۳).
۸. Case of James and Others, Judgment of ۲۱ February ۱۹۸۶, publications of the European Court of human rights, series A. No. ۹۸.
۹. Eide, A., "future protection of economic and social rights in Europe" in: A. Bloed et al. (eds.) monitoring human rights in Europe: comparing international procedures and mechanisms, ۱۹۹۳.
۱۰. General comment No. ۹ (۱۹۹۸) on the domestic application of the international covenant on Economic, social and cultural rights, (note ۱), para. ۱۰. report of the committee on economic, social and cultural rights, UN doc. E/۱۹۹۹.
۱۱. Haysom, Nicolas, "Giving Effect to Socio - Economic Rights: The Role of Judiciary" at: http://www.communitylawcentre.org.za/ser/esr۱۹۹۹/۱۹۹۹march_haysom.pdf.
۱۲. Liebenberg, Sandra, *the Protection of Economic and social Right in Domestic Legal Systems*, in A. Eide, et al. (eds), Economic, social and cultural Rights, ۲nd ed.
۱۳. Nowak, M., *UN Covenant on Civil and Political Rights: CCPR Commentary*, ۱۹۹۳.
۱۴. Scheinin, Martin, *Economic, Social and Cultural Right as Legal Right*, in A. Eide, et al. (eds) *Economic, social and cultural right*, ۲nd ed, Martinus Nijhoff publishers, Dordrecht/ Boston/ London, ۲۰۰۱.
۱۵. Van Hoof, G. J. H., loc. Cit. (note ۴), and P. Alston, *no right to complain about being poor: the need for an optional protocol to the economic rights covenant*, in: A. Eide and J. Helgesen (eds.), *the future of human rights protection in a changing world*, ۱۹۹۱.
۱۶. Vierdag, E. G., "the Legal Nature of the rights granted by the international covenant on economic, social and cultural rights", Netherlands Yearbook of international law, ۱۹۷۸.